

افغانستان آزاد - آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

A.R.M.D

ارشیف اسناد جنبش انقلابی

فرستنده: طارق از افغانستان

۱۱/۰۲/۱۵



تا *ثیرات آن بر سیاست خارجی آن کشور و فهم مناسبات میان افغانستان و شوروی بمثابه يك كل بهم پیوسته توجه نمود، در غیر آن فهم عملکردهای شوروی میتواند تا اندازه زیادی گمراه کننده باشد .

اتحاد شوروی پس از جنگ جهانی دوم و بویژه در اواسط دهه ششم این قرن با جنگ محاصره نظامی توسط پکت های ناتو، سیتو و سنتو روبرو گردید . در حالیکه اوضاع داخلی کشورچه از جهت اقتصادی - اجتماعی و چه از نقطه نظر سیاسی در وضع نا هنجاری قرار داشت سیاست اصلاح طلبانه خروشوف برای ایجاد انگیزه های مادی در کشاورزی و صنعت - نتوانست نیروی مستعد اقتصادی کشور بگ

باجدا کردن بخش زراعتی از صنعت، گرچه در سالهای اول رونقی در تولیدات کشاورزی بوجود آورد ولی خیلی زود عوارض جانبی آن خود را در تولیدات زراعتی و پیشرفت صنعتی نشان داد . صنعت که تمرکز شدیدی بر روی فرآورده های نظامی داشت نتوانست خود را مطابق نیازمندیهای مردم که اصل اساسی تولید سوسیالیستی است، عیار سازد . بنا * روز تا روز به معدل رشد کمتر در اقتصاد و * خود بیگانگی * اجتماعی کمک نمود . شکست برنامه های اقتصادی

خروشوف در اواسط سالهای شصت آنچنان نمایان بود که وی پس از کمتر از یکدهه در سال ۱۹۶۴ جای خود را به جناح بوروکرات حزب به رهبری مثلث برژنف - گاسکین - بودگورنی داد و بالاخره خود در گمنامی مبرد .

جناح بوروکرات حزبی apparatchiki در اوائل بیشتر به تقویت اقتصاد مبتنی بر سود کاخ خود را آغاز نمود (سیاست اقتصادی کا * گین در سال ۱۹۶۵) . ولی حوادث چکسلواکی در سال ۱۹۶۸ نشان داد که تمایلات اصلاح طلبانه اقتصادی همزمان گدایی در ساحه سیاسی را نیز طالب است که پذیرش آن خطرات زیادی را در کشورهای اروپای شرقی بدنبال خواهد آورد .

عقب گشت از سیاست اقتصادی مبتنی بر بازار بعزت عوارض جانبی (سیاسی و امنیتی) آن فقط نمیتوانست به تقویت بوروکراسی در امور اقتصادی و در نتیجه درجاء زدی بینجامد . گورباچف در کتاب "برسترویکا" ی خود تاکید میکند که از اوایل سالهای هفتاد ببعد شوروی شاهد درجاء زدی در بازدهی تولید اقتصادی ، ضعف مرغوبیت کالا و گرایشات استفاده جویانه در اداره امور اقتصادی بوده است .

پس از ارتقای جنرال گریچکو وزیر دفاع وقت به پولیت بورو در سال ۱۹۷۳

نزدیکی میان جناح بوروکرات حزبی و نظامیان به آن حدی رسید که بیشتر فیصله های سیاسی مطابق به مصالح این دو قشر صورت می گرفت. بنا به رهبری شوروی برای حل معضلات اقتصادی - بحران تولیدات زراعتی، درجاءدگی صنعتی، پائین آمدن کیفیت تولیدی - و فساد اداری مزمن و روزافزون راه ماجراجویی های نظامی در دیگر کشورها را در پیش گرفت.

در اواسط سالهای هفتاد شوروی - فرایند دیتانت را - که بخاطر بیرن شدن از مشکلات اقتصادی، انتقال تکنولوژی غرب و بلند بردن سطح زندگی مردم بدان نیاز داشت - بنا بر عوامل معینی تابع و فدای مصالح جواستراتژیکی و جئونپولیتیکی خود نمود. لذا همزمان با کوشش برای عادی ساختن روابط با آمریکا و غرب دست درازی های نظامی بی سابقه ای را در سطح جهانی آغاز نمود که مانند حلقه های متصل بهم اوضاع جهانی را متشنج تر و بحرانی تر گردانید. تا آنجا که در افق روابط بین المللی خطر برگشت جنگ سرد همانند سالهای پنجاه انتظار میرفت. تحرکات نظامی شوروی در آن وقت بناحق از جانب برخی بعنوان نشانه قدرت شوروی و پیشروی همه جانبه آن تلقی گردیده و خواستار جبهه جهانی - بهمراهی

آمریکا - علیه هژمونی طلبی روسیه گردیدند. در حالیکه در واقعیت امر این ماجرا - جوشیهایی بیشتر بدلیل ضعف اقتصادی، ناپایداری های اجتماعی و فساد سیاسی بوده و بهمین دلیل در کمتر از یک دهه دست درازیهایی نظامی شگافهائی عمیقتری در بنیان فرسوده امپراطوری ناپیداکرانه سوسیال امپریالیزم پدید آورد.

از جانب دیگر مناسبات اقتصادی میان افغانستان و شوروی از اواسط سالهای پنجاه به بعد آن دام اغواکننده ای بود که طمع خام شوروی را برای تصاحب کامل آن برانگیخت. همکاری گسترده اقتصادی میان دو کشور که با قرارداد عمومی درباره همکاری های اقتصادی (۲۷ جنوری ۱۹۵۴) آغاز گردید بزودی در ۲۴ می به قرارداد بنای یک سیلو، در ۵ اکتوبر همان سال به قرارداد سرک سازی کابل و اطراف آن تحقق عملی یافت. در سفر بولگانین - خروشوف به افغانستان (۱۵ - ۱۸ دیسمبر ۱۹۵۵) پیشنهاد قرضه صد ملیون دالری به افغانستان داده شد که سه هفته پس از آن در ۲۸ جنوری ۱۹۵۶ پروتوکول آن امضا گردید. این قرضه که با سود ۲ فیصد بوده، پرداخت آن توسط اموال افغانی صورت می گرفت. این قرضه در سه بخش، استفاده از مواد خنک

بخصوص انرژی - تهیه زیر ساخت اقتصادی و پایه گذاری مجتمعات اقتصادی (زراعتی و صنعتی) بکار گرفته خواهد شد. ولسی از همان آغاز کار واضح بود که شوروی سرمایه گذاری خود را در افغانستان برای استفاده از انرژی - گاز طبیعی - و دیگر مواد زیرزمینی رویدست گرفته است.

قرارداد جولای ۱۹۵۹ کمک برای استخراج تیل و گاز، قرارداد اکتوبر ۱۹۶۱ برای همکاری اقتصادی (بخصوص - استفاده از منابع طبیعی) قرارداد سپتامبر ۱۹۶۳ کمک برای بنای يك مجتمع هسته ای در افغانستان، قرارداد ۱۷ اکتوبر ۱۹۶۳ برای بنای پایپ لاین بطول ۷۵۰ کیلومتر تا مرز حیرتان (شوروی - افغانستان) و با ظرفیت سالانه ۴ میلیون مترمکعب، با کریدت ۱۲۷ میلیون دالر، پروتوکول ۱۵ می ۱۹۶۷ در مورد صدور گاز افغانستان برای شوروی بمدت ۱۸ سال (۱۹۶۷-۱۹۸۵) قرارداد دیسمبر ۱۹۷۰ برای بنای شبکه توزیع گاز بطول ۱۱۷۰ کیلومتر که از آن جمله ۶۵۰ کیلومتر آن به کابل، مزار شریف، چاریکار، کندز، گلپهار کشید می شود (کاری که هیچگاه صورت نگرفت) و صدها قرارداد دیگر نناندهنده جهت گیریهای اقتصادی شوروی در افغانستان است.

سفرهای متبادل میان کابل و مسکو (سفر ظاهر شاه به شوروی در جولای ۱۹۵۷، سفر خروشوف ۲۰-۵ مارس ۱۹۶۰، سفر برژنف در ۱۲ اکتوبر ۱۹۶۳ به کابل، سفر بودنچیکوف به افغانستان در ۳۰ می ۲۰ جون ۱۹۶۷ و ۰۰۰) و قراردادهای اقتصادی منعقد می شود. دولتین بخوبی نشان میدهند که شوروی بر پایه سیاست "گشایش بطرف شرق" خود بعد از مرگ ستالین در ۱۹۵۳ و با استفاده از سیاست اقتصادی دادر و در طی بیش از دو دهه توانست يك اقتصاد دولتی وابسته و زیر ساخت آماده برای مقاصد نظامی استعماری بوجود آورد که همراه با نفوذ در ارتش، بنای يك حزب سیاسی که حیثیت "ستون پنجم" آنرا در درون کشور داشته باشد راه را برای امکان بی درد سر تجاوز خود به افغانستان هموار نمود.

مبلغ ۱/۲۶۷ ملیارد دلار کریدت مالی را که شوروی از سال ۱۹۵۴ تا سال ۱۹۷۸ به افغانستان داده است عمدتاً در راه خرید اسلحه و استفاده از منابع زیرزمینی بکار رفته است. خرید اسلحه شوروی راه نفوذ در ارتش و در نتیجه کودتاها بی بود که شوروی باری در سال ۱۹۷۳ توسط دادر و بار دیگر توسط حزب مزدور خلق در سال ۱۹۷۸ کودتایی را سازمان داد که راه را برای تجاوز

مستقیم آن هموار نمود .

استفاده از منابع زیر زمینی - و بخصوص گاز طبیعی - نیز با شرایط غیر عادلانه ای انجام می پذیرفت که از یکجا مقدار صدور آنرا خود شوروی ها تعیین میکردند و از جانب دیگر قیمت گاز کمتر از ۵۰٪ نرخ بین المللی به افغانستان پرداخت میشد .

نفوذ همه جانبه شوروی در افغانستان در سالهای پنجاه و شصت و آنچنان منافی با برای آن کشور در افغانستان بوجود آورد که وقتی ظاهر شاه در اواخر دهه شصت و اوایل دهه هفتاد خواست در بلان پنجساله سوم نفوذ شوروی را با همکاری های اقتصادی بیشتری با جاپان و بلوک غرب تعدیل نماید، شوروی با کودتای ۲۶ سرطان (۱۷ جولای) توسط داد و دد سلطنت ظاهر شاه را سرنگون نمود و وقتی در سالهای ۷۶-۷۷ و بالاخره ۷۸ داد و دد خواست وابستگی کامل خود را به شوروی با وعده کریدت - بیش از دو ملیارد دلار ایران (و بطور مشخص کمک ۱۱۴۱/۶ ملیون دلار ایران برای تحقیق بلان هفتساله داد و دد ۱۹۷۳ - ۱۹۸۳) و کمک ۱۱۵/۲ ملیون دلار کویت و کمکهای بیش از یک ملیارد دلار عربستان سعودی تا حدودی دگرگون سازد، شوروی بنسبت عکس العمل شدیدتری داد و داد را از پشت

خنجر زده و کودتای خونین هفت ثور (۲۷ اپریل) را براه انداخت .

سقط اقتصادی از طریق قرار دادهای غیر عادلانه، نفوذ سیاسی از راه ارتش مسخ فرهنگی توسط بنای مؤسسات تعلیمی وابسته ساز و احزاب سیاسی مزدور شوروی در افغانستان و تکنیک استفاده از آن برای مقاصد استراتژیک نظامی یکی از مواد جالب توجهی است که میتواند بعنوان نمونه چگونگی بکاربرد تجارت خارجی و روابط بین المللی در خدمت اهداف سیاسی شوروی را بعد از جنگ عمومی دوم نشان دهد .

اوضاع جهانی در سالهای بعد از جنگ عمومی دوم تا تجاوز شوروی نیز در جهت گسترش ماجراجوییهای دو ابرقدرت در سه قاره در حرکت بوده است . ایجاد پکت های ناتو و وارسا در مقابل هم ، ماجراجویی های کوریا ، ویتنام از جانب امریکا و دست درازی های نظامی شوروی به هند (۱۹۵۶) ، چکسلواکی (۱۹۶۸) و افغانستان (۱۹۷۹) نشان دهنده روابط و مناسبات متشنج و غیر قابل اطمینانی است که دو ابرقدرت با آن دست به گریبان است . بخصوص در سالهای هفتاد که جنگ ویتنام و ماجرای وائترگیت که شکست تمدن امریکا را در جبهه داخلی و خارجی

همزمان نمایش میداد، اگر از یکجانب دورهای از انزوگرایی سیاسی را در داخل امریکادامن زد و بر پایه آن دیتانت و یا تشنج زدائی با قراردادهای سالت یک و دو و اعلامیه هلسنکی میخواست پایه ای برای روابط بین المللی بخصوص میان دو ابرقدرت شود. از جانب دیگر تمرکز تولید نظامی در شوروی و گسترش دانش دکترین «حاکمیت محدود» برژنف-علی‌الر فروباشیدگی اقتصادی و نارضایتی سیاسی ای که کشورهای کومیکون را یکجا فرا گرفته بود - ترکیب complex شوروی و کرات نظامی شوروی اوضاع را برای صدور بحران به خارج، جبران شکستهای داخلی از طریق سرکرده گرای بی بین المللی مناسب دیده و با براه انداختن کودتاها در کشورهای مختلف، گسیل نیروهای مسلح و مشاورین نظامی به اطراف بالاخره در با تلاق تجا وز های نظامی بی پرده و گستاخ سرنگون گردید. با تلاق که در دهه های پنجاه و شصت - بیش درآمد شکست امریکا بود و در دهه هفتاد و هشتاد مفاك تیره خفت و زبونی بدتر و گسترده تر امپریالیزم روس نیز گردید. بخصوص اوضاع نا آرام و بی ثبات منطقه در نیمه دوم دهه هفتاد و امکان گسترش آن در داخل جمهوریهای آسیای شوروی جناح جنوبی این کشور را ضربه پذیر ساخت.

تشدید مخاصمات فر خاور میانه و لبنان سرنگونی بهوتو و اعدام او توسط حکومت جنرالها و در پیشاپیش همه انقلاب اسلامی ایران در فبروری ۱۹۷۹ امریکا را مجبور به تجدید نظر در استراتژی منطقه ای خود ساخت و در نتیجه منطقه جنوب و جنوب غربی آسیا - که با وجود ایران در فلك منافع آزمندانة غرب چندان اهمیتی در استراتژی جهانی امریکا نداشت - اعتبار تازه ای کسب نمود و توجه به پاکستان بعنوان خط دفاع اول در مقابل پیشروی شوروی تا سرحد Front Line States ارتقا نمود. شوروی با وجود آنکه دگرگونی را در ایران، بنفع خود میدانست ولی تکامل اوضاع در آنجا خطرات حساب ناشده ای نیز برای آن بدنبال داشت. نارضایتی اقلیت های ملی و اجتماعی ای که در میان اقلیت های ملی در شوروی متراکم است امکان تاثير پذیری آنها را از يك حرکت مذهبی ضد تسلط مطلقه ماسکو افزایش داده بوده است. بخصوص اینک زبگینوب: نسکو، مشاور امنیتی کارتر نیز «استفاده از ورق مذهبی» در مقابل شوروی را در سیاست خارجی خود اعلان نمود شوروی نمی توانست در رابطه با تحولات موجود در ایران و افغانستان بی تفاوت باقی بماند. در عین زمان فیصله های جنگ طلبانه

نا تو در رابطه با نصب موشکهای میا زبرد هسته‌ای در اروپا که فشار جدی ای بر جناح غربی پکت وارسا وارد مینمود، همواره با نزدیکی امریکا و چین و جاپان و چین شوروی را در منگنه فشار چند جانبه قرار داد. در زمان کارتر قهرمان جنایات - ۳۰ ساله هند و چین شعار دفاع از حقوق بشر را برپایه قرارداد هلسنکی آنچنان بشدت مطرح نمود که مبارزه دفاع از حقوق سیاسی مخالفین رژیم‌های خودکام شوروی و اروپای شرقی را تا درون "قلعه‌های مستحکم دشمن" امتداد داد.

شوروی در مقابل این مانورهای سیاسی نظامی امریکا دست به ماجراجوییهای نظامی در کشورهای سه قاره آسیا - آفریقا و امریکا ی لاتین زد. کوبا عساکر خود را بمیل شوروی به انگولا فرستاد و ویتنام را به تصرف نظامی کامبوج تشویق نمود در شاخ آفریقا از طریق دولت کودتا گبر منگستو هیلی مریم به سرکوب انقلاب - اریتری پرداخت و در اوگادلا به ماجراجویی علیه سومالی دست زد. در یمن جنوبی بقتل رئیس جمهور سالم علی ربیع پرداخت تا مهره مناسب تر - عبدالفتاح اسماعیل و دار و بسته او سرا بقدرت برساند. فعالیت‌های سیاسی - نظامی شوروی درین کشورها همواره با دستیابی به امتیازات نظامی توأم بوده است. چنانچه

پایگاههای بحری دروندا در انگولا، دالاک در بحیره سرخ و سواحل حبشه، جزیره سکوتره در خلیج عدن و خلیج کامرانه

در ویتنام همگی پایگاههای مطمئن بحر گسترده شوروی درین مناطق بوده است. دکترین "حاکمیت محدود" برژنف در رابطه با کشورهای "سوسیالیستی برادر" آنچنان مداخله عربیان و دهشت انگیزی را سبب گردید که ناراضایتی اقتصادی - اجتماعی در اروپای شرقی بعلت اختلال روز افزون شوروی به نیروی متراکم سیاسی ضد شوروی و ضد سوسیالیزم ارتقا نمود. ولی شوروی در دوران تمام این مصیبتها فقط "مداخله بیگانگان" را بهانه قرار داده و به استثمار بی رحمانه خلقهای این کشورها می پرداخت.

بدینصورت ماجراجویی نظامی شوروی در افغانستان نه مانند چکسلواکی که آقای دوبره (Debre) وزیر خارجه فرانسه از آن بعنوان *accident de parcours* یاد کرد، بلکه در ورا ی این تصمیم گستاخانه "دینامیک" و جوهر سیستم شوروی با تمام مصایب و معضلات آن، چگونگی پیشرفت روابط میان شوروی و افغان و تکامل مشخص اوضاع جهانی در آن لحظه خوابیده است.

دوم - اشغال نظامی یک ماجراجویی رسوا:

ماهواره فضایی امریکا LANOSAT

متعلق به CIA در ماه های اگست - سپتامبر ۱۹۷۹ نشانه هایی از تحرکات نظامی شوروی را در افغانستان و مرزهای آن عکسبرداری کرده بود. آمریکا آنها را از طریق منابع اطلاعاتی خود میانه نداشتند که عملیات نظامی وسیع شوروی در افغانستان در آینده های نزدیک بوقوع خواهد پیوست. پس از اینکه قیام های توده ای و مسلحانه در ولایات کنر، هرات، پکتیا، ارزگان، مزارشریف، تخار و بدخشان پروان و فراه در بهار سال ۱۹۷۹ به اوج خود رسید جنرال Epišev رئیس اداره سیاسی مرکزی اردوی شوروی در اوایل - اپریل ۱۹۷۹ به کابل آمده و از ۶ تا ۱۳ همان ماه به بررسی دقیق اوضاع نظامی پرداخت و با بازگشت خود پیشنهاد فرستاد مشاورین و سلاح بیشتر را به افغانستان نمود. بعد از زدوخوردهای خونین در قصر که منجر به زخمی شدن و قتل ترکیسی گردید جنرال Panlovski معاون وزیر دفاع آزادکننده مناطق قفقاز در جنگ عموماً دوم و رهبر حمله بر چکسلواکی در بهار خونین پراگ در سپتامبر ۱۹۷۹ با یک هیئت نظامی به کابل آمد و ازین سفر خود گزارشات ماسکوف به ماسکوف به همراه برد که منجر به طرح پلان عملیات فرستاد "قطعات محدود شوروی به افغانستان"

گردید. گفته میشود که در سپتامبر ۷۹ در حدود هشت گردان ارتش شوروی در افغانستان متمرکز شده بود. در ۲۲ دسامبر شوروی اعلان کرد که آمریکا میخواهدند انقلاب را در افغانستان بقدرت برسانند. از ۲۴ - ۲۶ دسامبر در حدود ۶۰ طیاره حمل و نقل در میدان هوایی کابل و بگرام بر زمین نشست. که ۳۰ طیاره آن حامل افراد و متباقی حامل سلاح و مهمات بودند در ۲۵ دسامبر نیروی هوایی شوروی میدان هوایی کابل را زیر اداره خود گرفت. در همین زمان یک غنند زرهی از طریق کشک وارد هرات و یک غنند زرهی دیگر از راه ترمز به مزارشریف آمد و سومی از طریق شیرخان بندر و کندز بطرف کابل حرکت نمود. شام ۲۷ دسامبر در حالیکه غندهای ۱۰۳ و ۱۰۵ زمینی - هوایی شوروی قشله های خود را در طرف میدان هوایی کابل ترک کرده و به تصرف قصر ریاست جمهوری چهلستون پرداختند. هنوز جنگ در اطراف قصر ریاست جمهوری در دارلایمان ادامه داشت که منجر به مرگ امین و پالوتین معاون وزیر داخله شوروی گردید. در حالیکه رادیو کابل از امین بعنوان "قوماندان دلیر انقلاب شور" و رهبر حزب و دولت یاد میکرد، پیام ببرک کارمل از رادیو تاشکند به جهانیان سقوط امین

را ابلاغ نمود.

این ماجرای رسوا از همان ابتدا آنقدر در تفاضات عملی درگیر بود که منطق بی پایه آن مستند بر ماده چارم قرارداد دوستی سال ۱۹۷۹ ویا ماده ۵ منشور ملل متحد هیچگاهی نتوانست محلی قابل پذیرش برای جهان نیا ارائه نماید دولت شوروی و رژیم دست نشانده کابل هیچگاهی نتوانست به این قضیه پاسخ بگوید که آیا مین خود ارتش شوروی را برای کشتار خود و خانواده اش به افغانستان دعوت کرده بود و یا اینکه ببرک کارمل که در آنوقت هیچگونه صلاحیت حقوقی - حتی صوری و شکلی - نیز برای این کار نداشته است.

تهاجم شوروی به افغانستان نقطه عطفی در روابط بین المللی بشمار میرود که شاید شوروی در محاسبات استراتژیک خود نتوانسته بود آنرا پیشبینی نماید. متعاقب تهاجم در جنوری ۱۹۸۰ کنفرانس کشورهای اسلامی در اسلام آباد اشغال نظامی افغانستان را بشدت محکوم کرده و رژیم مزدور دست نشانده کابل را ازین مجموعه طرد نمود. با وجود اینکه شوروی از طریق لیبیا، سوریه، الجزایر و حتی سازمان آزادیبخش فلسطین کوشید کنفرانس کشورهای اسلامی را به اتخاذ موقفی نرمتر

وادار نماید ولی تمام کوششها برای عدم محکومیت قاطع شوروی، جلوگیری از طرد رژیم دست نشانده کارگر نیفتاد. موضع گیری کشورهای اسلامی در کنفرانس های - منطقه ای و بین المللی علیه تهاجم شوروی لطمه بزرگ بر پرستیژ شوروی در جهان اسلام و طقه های بین المللی وارد نمود. کنفرانس کشورهای غیر منسلک با وجود اینکه در سال ۱۹۷۹ در تحت تاثیر هاوانا در خط نزدیکی با شوروی زیر نام تعهد طبیعی جنبش غیر منسلک ها - قیصرار داشت ولی صدمه تهاجم شوروی آنچنان بزرگ بود که در اجلاس عمومی ملل متحد کوبا به محکومیت شوروی و تقاضای اخراج فوری نیروهایش از افغانستان رای مخالف نداد. با وجود اینکه کشورهای غیر منسلک چه در زیر رهبری اندیرا - راجیو گاندی و چه در تحت سرپرستی موگابه ویا بلگراد هیچگاهی نتوانست نقش موثری در راه - حل معضله استعماری در افغانستان ایفا نماید ولی واضح بود که اشغال افغانستان بعنوان لکه ننگی بر دامان شوروی جنبش عدم انسلک را از روند تابعیت جزئی ویا کامل از شوروی در دهه اخیر تا حدود - زیادی رها نیده است و اکثریت قاطع جنبش غیر منسلک در مجامع بین المللی خواست اخراج نیروهای شوروی از افغانستان و

اعاده حاکمیت ملی و موقعیت غیرمنسلك افغانستان شده اند و در قضایای دیگر بین المللی نیز روند مستقلانه جنبش عدم انسلاک افزایش و تقویت شده است .
کشورهای جنوب شرقی آسیا و مجموعه ASEAN بعد از اشغال نظامی شوروی و تهاجم ویتنام بر کامبوج خطر پیشروی شوروی و چوبست خسونتبار آن ویتنام را بر فرق خود احساس نمودند و بهمین علت این کشورها اقدام به خرید ۲/۵ دلار اسلحه در ظرف سه سال از امریکا نمودند تا در مقابل خطرات احتمالی خود را آماده سازند .

چین پس از اشغال افغانستان و حمله ویتنام به کامبوج خود را در محاصره کامل نظامی شوروی احساس کرده و با حمله خدمگینانه "تادیبی" بر ویتنام اقدام نمود و سیاست نزدیکی چین با امریکا و غرب در زیر پرده مبارزه با هژمونی طلبی شوروی توجیه لازم و ضروری خود را بدست آورد بخصوص اینکه چین در برنا هه طرح شده برای افغانستان توسط CIA که در آن امریکا ، چین ، عربستان سعودی ، مصر و پاکستان هر کدام سهم ویژه ای داشتند مطالبی

طرح و سیاست امریکا - فعالانه سهم خود را ایفا نمود . حمله شوروی به افغانستان به چینی ها فرصت داد تا سیاست عسادی ساختن روابط خود با شوروی را بصورت روشن فورمول بندی کرده وزیر نام "سه مانع" * ارائه نمایند . ایجاد پایگاه ۴۰۰۰ نفری ارتش روسی در واخان و قطع کامل آن از پیکره افغانستان که مناطق سینکیانگ و گنگت را در چین و پاکستان با شاهره معروف قراقرم زیر فشار قرار میدهد آثیری خطری برای هر دو کشور چین و پاکستان بشمار میرود . واضح است که چین تهاجم شوروی به افغانستان را خطری برای امنیت ملی خود تلقی کرده و همزمان با آن حمله بر کامبوج را فشار دوجانبه از شمال و جنوب بر مرزهای خود تعبیر کند .

امریکا پس از کودتای هفت ثورت مایل زیادی به "محاصره" رژیم تره کی - امین داشت . برژنسکی طراح سیاست امریکا در دوره کارتر حتی بعد از مرگ آدولف دب Adolf Dub (فبروری ۱۹۷۹) در رابطه با مساله افغانستان دیتانت و سالت ۲۱ اعلان نمود که وقایع روزمره نباید آنچنان ما را کور کند که منافع دراز مدت خود را

* این سه مانع عبارت بودند از: حمله ویتنام بر کامبوج ، اشغال افغانستان و تمرکز نیروهای نظامی شوروی در مرزهای چین . بدین صورت چین مسئله افغانستان را از دیدگاه تخطی از قواعد بین المللی و تعدی بر حق تعیین سرحدات خلقهای افغانستان نه بلکه آن مسئله و مسئله کامبوج را بطور واضحی به قضایای استراتژی و امنیت ملی خود پیوند داده است . و این سیاست خارجی چین بعد از ماوتسه دون است .

دیده نتوانیم و حتی James L. Bakley معاون وزارت خارجه امریکا صریحتر صحبت کرده گفت که ما منافعی در منطقه جنوب آسیا نداریم ولی وقایع ایران واقعاً منطقه را بی ثبات ساخته است و ما نمی خواهیم که منطقه به ثبات خود برسد و ما منافع خود را در خلیج حفظ کنیم . همچنان برای ما در منطقه مهم اینست که شوروی به اهداف خود نرسد و ما میتوانیم این کار را توسط خود مردم محل انجام دهیم . با وجود اینکه کارتر برزنیف را بعد از ارسال عاقر شوروی به افغانستان به دروغگویی متهم نموده قرار داد سال ۲ از تصویب کانگرس نگذشت ، دیتانت جای خود را به جنگ سرد جدیدی داد و امریکا صدور غله به شوروی را ممنوع اعلان کرده و از اشتراك ورزشکاران امریکایی در مسابقات اولمپیک در ماسکو در سال ۱۹۸۰ مناعت بعمل آورد ولی سیاست امریکا در دوران کارتر در رابطه با شوروی کلاً بر جلوگیری از پیشروی شوروی و محدود ساختن آن containment استوار بوده است . و سیاست ROLL BACK فقط در زمان ریاست جمهوری رونالد ریگان طرح و عملی گردید . این سیاست اگرچه ابعادی گسترده تر از افغانستان داشت ولی مرکز نقل آن در کوهپایه های هندوکش بود و

به همین جهت برای اولین بار در تاریخ موسسه فانگناری امریکا کانگرس در اکتوبر ۱۹۸۴ تصمیم گرفت تا به یک جنبش آزادبخش کمک مالی و نظامی صورت بگیرد . و در سال ۱۹۸۵ زیر فشار کانگرس امریکا بزرگترین عملیات مخفی ایرا با هزینه ۶۰۰ میلیون دلار در سال برای افغانستان به تصویب رسانید . علاوه بر امریکا عربستان سعودی را تشویق نمود تا در تحویل یک برنامه گسترده بر ضد شوروی در منطقه دست بکار شود . مصر با دریافت کمک های مالی ویژه از امریکا و تجدید تسلیحات خود ذخایر سلاح و مهمات ساخت شوروی را در اختیار آن قرار میداد و چین نیز سلاح های خفیف مورد استفاده در جنگ های چریکی و مهمات لازم را تهیه میکرد و پاکستان در امور لوژستیک و توزیع اسلحه نقش خود را ایفا مینمود . امریکا با پایبند کردن شوروی در منجالب تجا و ز به افغانستان فشارهای متعددی را به شوروی در اروپای شرقی و خاورمیانه و امریکای لاتین وارد نمود . شکست روسیه در مناطق متعدد جهان در مقابل سیاست Roll Back ریگان به شوروی نشان داد که حفظ افغانستان برای آنها خیلی گران تمام میشود . ولی این تجا وزنه تنها برای شوروی

گران تمام شده، مردم افغانستان نیز در اثر این جنایت در طول بیش از ده سال جنگ قربانیهای غیر قابل تصویری در محراب آزادی تقدیم نمودند. طبق مطالعات دکتور Maret Sliwinski از یونیورسیتی ژنو و دکتور اعجاز گیلانی از موسسه آمار Gallup Pakistan و جنگ افغانستان ۱/۵ ملیون تن از افغانها کشته، معیوب و یا زخمی شده اند. اکنون از هر فامیل افغانی یکی کشته شده، ۳٪ کشته و ۱٪ معیوب و از کار افتیده است. این قربانی و معیوبیت نسبت به تناسب نفوس بیشتر از نسبت آن در میان جرمنی ها و شوروی ها در جنگ عمومی دوم است.

اکنون بیش از ۳/۷ ملیون تن مهاجر در پاکستان زندگی دارند و حدوداً ۱/۷ ملیون دیگر نیز در ایران پناهنده شده اند. بادر نظر داشت موج مهاجرتها در هندوستان، کشورهای مختلف اروپائی، امریکا، کانادا و استرالیا تخمین زده میشود که بیش از ۵ ملیون یعنی در حدود ۴۰٪ نفوس افغانستان اکنون در بیرون کشور زندگی دارند.

از جمله ۲۲۰۰۰ قریه ۱۵۰۰۰ آن - کاملاً تخریب شده و ۵۰۰۰ دیگر غیر قابل بود و باش است. خسارات مالی جنگ از مدرك خراب شدن زمینهای زراعتی، از

کار بازماندن فابریکها، از بین رفتن و به یغمارفتن معادن کشور - چهار جانب ارتش اشغالگر و یا نیروهای معینی از مقاومت - تا کنون بدرستی آمار گیری نشده است ولی واضح است که ملیاردها دلار سرمایه و سالهای سال کوشش غیر قابل تصور لازم است تا افغانستان دوباره بصورت قبل از کودتای هفت ثور در آید. بخصوص اینکه نسل روشنفکر افغانستان که در طی بیش از صد سال اخیر بعنوان سرمایه معنوی کوچکی در جامعه بوجود آمده بود یا توسط ارتش اشغالگر و مزدوران جنایت پیشه آن سربریده شد و یا تعداد باقیمانده آن در محیض مهاجرت پاکستانی و ایرانی و یا کشورها غربی به تباهی و از خود بیگانگی - در غلظتیدند. فقر معنوی در جامعه بعثت کمبود يك نسل روشنفکر روشن بین و متعهد به آن حدی وحشتناك است که امکان باز - سازی يك جامعه جنگ زده و چند پارچه که در دامهای گوناگون گرفتار است، محال بنظر میرسد.

دگرگونی های حاصله از تجا و زروسی بر کشور ما به خرابی دهات و شهرها، مهاجرتها ی کتله ای و فرار مفرها محدود نمی ماند. ارکان سنتی جامعه در خلال ده سال اخیر از خلال يك حرکت فراگیر و

متضاد تجاوز و ضد تجاوز فرو ریخته است و عوامل اجتماعی تازه‌ای پا به صحنه گذاشته است. قطب‌بندیهای اجتماعی اشکال تازه‌ای بخود اختیار کرده است. از یکجانب احزاب سیاسی بعنوان نهادها و تازه تنظیم کننده سلوک اجتماعی در جامعه بوجود آمده و از جانب دیگر شخصیت‌های موثر اجتماعی جدید از طریق سازماندهی جنگ تجاویزی و ضد تجاویزی - تولد یافته‌اند. مناسبات مالکیت در ویرانی فرامین مسخره رژیم مزدور تا حدود زیادی برفع عوامل قدرت محلی تبارزه دگرگون شده است و در پهلوی ایجاد یک قشر وسیع عناصر طفیلی - جنگسالار - منابع عایداتی دیگری نیز - مانند فروشی اسلحه، تجارت وقاچاق مواد مخدره، تجارت سنگ‌های قیمتی - در جامعه بطور وسیعی راه باز کرده است. مهاجرت‌های کتله‌ای چه در پاکستان در کمپ‌ها و شهرها و چه در ایران و چه در داخل کشور انسان - افغانی را از محدوده تلقیات روستایی بیرون کشیده و از فرایند شهری شدن خود شخصیت تازه‌ای کسب کرده است و همه این دگرگونی‌ها در شرایط آرام نمی‌توانست بوجود آید و برخی ازین دگرگونی‌ها در شرایط آرام به ده‌ها سال نیاز داشت. بررسی مفصل‌تر و همه‌جانبه‌تر این

مسایل را بوقت دیگر موکول میکنیم و اکنون بطور مختصر به جوانب نظامی تجاوز روس نظر می‌اندازیم. در اواسط سال ۱۹۸۱ تشکیلات نظامی روس در افغانستان قرارذیل بوده است. - سه فرقه زرهی (۳۲۰۰۰ تن) مجهز با تانکهای ۹۶۶، T72 و T62 - سه فرقه پیاده میکا نیزه (۴۰۰۰۰ تن) مجهز با تانکهای ۸۱۳، T72 - فرقه قوای محمول هوایی (۷۰۰۰ تن) - بریگاد حملات هوایی (۳۰۰۰ تن) - قوای ویژه شامل افراد MVD و KGB (۱۰۰۰۰ تن) - قوای کشف، گرمه و امنیتی (۸۰۰۰ تن) تشکیلات نظامی سال ۸۲ در واقع آن‌ستاندردی است که نیروی اشغالگر پس از دو سال و اندی تجربه بدان رسیده بود. دکتورین نظامی شوروی اینست که جنگ در طبیعت خود یک تعرض است و دفاع چیزی است که بایستی آنرا برای دشمن کنار گذاشت و چنانچه مارشال سوکولوفسکی میگوید "در صحنه جنگ وظیفه تصادم مسلحانه عبارت است از نابودی کامل دشمن و اشغال مناطق حیاتی آن در کمترین وقت ممکن". نیروهای اشغالگر روسی وقتی به

افغانستان وارد گردید این مسئله را در نظر داشت که شاید اردوی افغانستان در مقابل آن به مدافعه برخیزد و درین صورت شاید نیروهای از بیرون بکمک آنها بشتابند ، بنا * آنها عمده نیروی خود را از قوای زرهی و توپدار و قوای مدافعه هوایی اختیار کرده بودند ، مسأله ای که تحلیلگران غربی در طی ده سال جنگ همیشه از آن یاد میکنند . - آنها برای اداره کامل اردوی افغانستان تصفیه عناصر مخالف و تعدادی از عناصر خلقی که نمیتوانستند با ارتش اشغالگر همکاری نمایند - بخصوص طرفداران سرسخت امین در اردو - مدتی را نیز از دست دادند ، بنا * در طی مدت یکسال وانند اول تهاجم متشکل اردوی اشغالگر بیشتر برای يك جنگ منظم بود تا جنگ ضد چریکی . تا کتیک جنگی ارتش اشغالگر در طی ۹ سال موجودیت خود در افغانستان بارها به دگرگونی های اساسی مواجه شده است ولی هر بار تا کتیکها نتایج مطلوب خود را نداشته است . در اول ارتش اشغالگر تا کتیک " سرزمین های سوخته " و جنگهای نابود کننده را در پیش گرفت . زیرا " دکتورین تا کتیک شوروی در جنگ عبارت است از ایجاد تکانهای غیر مترقبه ، ترس - واضح ، ترور و وحشت و رسیدن به اطاعت

کامل " و این هدف را میتوان فقط از طریق پیشبرد يك جنگ نابود کننده با تیلیف وسیع و دامنه دار متحقق نمود . ولی این هدف بنا بر دو علت اساسی متحقق نگردید . یکی مایه فرهنگی عمیق مردم افغانستان که در مقابل هر ترور ، هر قتل عام ، هر وحشت روحیه انتقامجویی و مقاومت آنها بیشتر شعله ور گردید و روانشناسی ترس و وحشت نه به اطاعت کامل که به دوری ، تمرد و مقاومت بیشتر انجام میدهد . ثانیاً * اینک - تشکیلات نظامی شوروی در مراحل اول - قادر نبود در شرایط مشخص توپوگرافیک افغانستان کارآئی لازم را بوجود آورد و واحدهای استخدام شده در اوایل جنگ با تا نکیهای ثقیل خود دارای تحرك لازم نبوده و بمباردنها و ضلک توپهای دور زن آن در عوارض ارضی کوهستانی در مقابل چریکها که از تا کتیک " بزن بگریز " استفاده میکردند ساحه برد وسیع نداشته است . تعدیل تشکیلات . نظامی شوروی تا اواسط سالهای ۱۹۸۲ به تاخیر افتاد و در تمام این مدت اردوی افغانستان - حیثیت گوشت دم توپ نیروی اشغالگر را بازی کرد . آنها در جنگها و لشکرکشیهای بزرگ پیشاپیش قوای " دوست " روس قرار

میگرفتند و در میان دو آتش قتل عام می شدند. لذا فرار از خدمت عسکری بهمین علت - در پهلوی دیگر عوامل - در میان اردوی افغانستان شدید بوده است. طبق معلومات داده شده در مجله تحقیقات - استراتژی چاپ لندن تنها در سال اول - تهاجم شوروی ۶۸۰۰۰ تن از افراد نظامی و غیر نظامی از دولت گریخته اند و ۲۹۰۰۰ تن دیگر در سال دوم و سوم باین صورت اردوی ۱۰۰۰۰۰ نفری افغانی خیلی زود به ۳۰ - ۴۰ هزار رسید.

وقتی رفیع وزیر دفاع در فبروری سال ۱۹۸۱ ادعا کرد که "کمر مقاومت یانچین" را شکسته است و باند های اساسی متمرکز نابود شده اند و فقط گروپ های کوچکی باید از بین بروند که در مدت شش ماه آینده کار شان تمام خواهد شد. در واقع میخواست پرده دود غلیظی بر بصر عمیقی که بر اردو حکمفرما بود بگسترده شوروی اساساً در تاریخ جنگی خود تجربه عملی مبارزه ضد چریکی را نداشته است و واحدهای کوماندوئی آن بیشتر برای عملیات در پشت خطوط ثابت دشمن و برای یک جنگ منظم تربیت یافته بود. پس از - اینکه در مرحله اول تا کتیک شوروی عدم تحرك خود را با ثبات رسانید شوروی خیلی زود واحدهای کوماندوئی خود را با شرایط

افغانستان زیر تجدید تربیت گرفت. نیروهای ویژه MVD و KGB و نیروهای محمول هوایی که بیشتر عملیات دیسانت را انجام میدهند و از سال ۸۲ در جنگ استخدام گردیدند در اوایل دارای محدودیتهای تکنیکی و تربیتی فراوان بودند.

در سال ۱۹۸۲ بر ژنرال اعلان نمود که رژیم بیک کارمل به مبارزه سیاسی ای وسیع در روستا بکار آغاز کرده است. این مبارزه که از همان آغاز تهاجم آغاز یافته بود در سال ۸۲ نتایج ملموس خود را ارائه داد. درین مرحله به عملیات هوایی شدید، متمرکز و گسترده مدافع مقاومت پرداختند و این تا کتیک را با عملیات سرکوبگرانه پیاده تکمیل نمودند. علاوه "مبارزه سیاسی" "شغالگر" به شکل نفوذ در درون واحدهای مقاومت پیاده گردید کاریکه "خاد" و "گروه کاسکت" روس آنها تقریباً با موفقیت انجام دادند.

حملات هوایی یکی از جوانب قبیوی جنگ تجاویز روس در افغانستان بوده است در سال ۱۹۷۹ نیروی هوایی رژیم مزدور دارای ۱۴۴ فروند طیاره بوده است. این تعداد شامل سه دسته الوشن ۲۸ بمبافکن سه دسته جنگنده هوایی میک ۲۱، هشت

دسته جنگنده و بمب افکن زمینی ، دو دسته جیت ترا نسپورتی و سه دسته هلیکوپتر ترا نسپورت شامل وظایف حمل و نقل و عملیات مهم (VIP) بوده است .

در سال ۱۹۸۲ ۳۰ فروند MI-24 ، ۱۴ فروند MI-4 و ۳۰ فروند MI-8 نیز به قوای هوایی رژیم افزوده شد . در سال ۱۹۸۲ در حدود ۴۰۰ فروند هلیکوپتر MI24 از نوع Hin-D در تشکیل ارتش اشغالگر و رژیم مزدور (۱۰۰ فروند برای رژیم مزدور و متباقی برای ارتش روس) اضافه گردید .

هلیکوپتر Hin-D که آنرا بنام "تانکهای پرنده" یاد میکنند از جمله بهترین هلیکوپترهای روس و حتی دنیا است که نه سام ۲ و نه انواع عادی ستینجر و بلو پایپ میتواند در سیستم دفاعی الکترونیک آن نفوذ نماید . فقط در سال ۱۹۸۵ بود که متخصصین امریکائی توانستند انواع تعدیل شده ستینجر را بوجود آورند که درین سیستم نفوذ کنند .

مزیت و برتری آیکه نیروهای اشغالگر در زمینه هوایی داشت تا کتیک نظامی آن در مرحله بعد از سال ۸۲ عبارت بود از تقسیم افغانستان به زونهای مختلف و حملات اوپراتیوی وسیع و گسترده بکمک نیروهای هوایی از خلال یک جنگ

فرسایشی . گویا روسها بعد از سال ۱۹۸۲ دریا فتند که نمیتوانند با تاکتیکهای جنگ زود فرجام - که در مرحله آغازین تجاوز آنرا بکار میبردند - کاری از پیش ببرند . بنا به یک جنگ فرسایشی - تخریبی اقدام نمودند . قریه ها را بمباردمان نمودند ، منابع غذایی را از بین بردند جنگلات را آتش زدند تا بتوانند مردم را مجبور به مهاجرت به بیرون یا جدا خل شهرهای بزرگ ساخته و نیروی مقاومت را از میان "بحر" توده ها بیرون بکشند . این تخریب نظامی با تخریب سیاسی از طریق ایجاد گروپهای "مقاومت" توسط نیروهای خودی ، افروختن جنگ و تفرقه در میان نیروهای مقاومت و تقویت نیروهای ملیشه توانم بوده است . روسها درین جنگ به دو کار اساسی نیز دست زدند :

یکی تجدید تربیت نیروهای ویژه که در سالهای بعدی (۸۵ - ۸۸) اهمیت آن متبارز گردید و دیگر فکر بوجنود آوردن " ارتش سرخ" برای افغانستان از طریق فرستادن تعدادی از جوانان باسواد به شوروی برای تربیت چندین ساله نظامی سیاسی که بعد از خروج ارتش روس دوباره به افغانستان برگشتند و مسئولیت دفاع از رژیم را به عهده گرفتند .

سال های ۸۲ - ۸۵ ، مرحله دشواری

برای مقاومت بود. در سال ۸۴ و ۸۵ روس با عقب زدن نیروهای مقاومت و بوجود آوردن نیروهای ملیشه و گسترش موج تسلیم طلبی در میان نیروهای مقاومت دست به ایجاد استحکامات در روستا زدند و چنین معلوم میشد که روسها میخواهند اکنون به تانکها استحکامات در نقاط دارای اهمیت سوق الجیشی مبادرت ورزند .

شکست تانکها جنگ فرسایشی روس در این مرحله فقط بعزت روحیه سرشار مبارزان مردم ما بوده که تعداد دماراگز مقاومت در يك جنگ چریکی با آن مساعدت نمود .

از سال ۱۹۸۵ با رسیدن ستینجر و بلو پایب بدست مجاهدین یکی از اساسی ترین امتیازات نیروی اشغالگرا ز دست آن رفت ولی روسها درین مرحله نیروهای ویژه خود Spetnaz را وارد معرکه کردند نیروهای ویژه Spetnaz قوای کوما ندوتی ضد چریک و ضد بغاوت است که از سال ۱۹۸۱ ببعد با در نظر داشت ویژگیهای جنگ افغانستان تربیت ویژه ای را پشت سر گذاشته اند. Special Air Force و Gurkhas انگلستان درمالیزی ، بوریو جنوب عربستان و عمان و نیروهای Forest Operating Company در کنیا و Rhodesion Selous Scout و

و Special Air Service
Rhodesion Sight Infantry
در افریقای جنوبی ، چنانچه واحدهای Cacadore و Flecha در پرتغال و واحد Lancero در کولومبیا در امریکای لاتین همین وضع را دارد .

تانکها نظامی روسها درین مرحله عبارت بود از آنچه در علم نظامی بدان حملات پاکسازی Sweeping Offensive و حملات محاصره و سرکوب Involoping Detachment می گویند . مهمترین مثال آن حمله بزرگ بر ولایت لغمان و ولایت کنر و حمله ی ژور در سال ۱۹۸۶ بود که در آن ۱۵۰۰۰ تن از اردوی رژیم کابل با همراهی ۲۰۰۰ تن از قوای Spetnaz در آن اشتراک داشتند . و تعداد تلفات مجاهدین نیز درین جنگ بیش از ۲۰۰۰ تن بوده است . عملیات کمین و غافلگیری علیه نیروهای مقاومت توسط فیژوهای Spetnaz درین مرحله جای متبازل در حملات دشمن داشته است . مجاهدین دیگر در راههای رفت و آمد خود مطمئن نبودند و اگر با کمی بی احتیاطی در عملیات کشف و یا افشای سفر و خطوط ارتباطی عمل میکردند قربانی این حملات میشدند . بعد از اینکه نیروهای مقاومت در استخدام ستینجر و بلو پایب مهارت کسب (بقیه در صفحه ۳۷)

کردند و بخصوص انواع تعدیل شده آن -
 بدست مجاهدین افتاد توازن قوا در جنگ
 بطور ملحوظی بنفع مقاومت و بشرف رژیم
 کابل تغییر نمود. بعد ازین دیگر رژیم
 کابل و ارتش اشغالگر نمیتوانست اهدا
 جنگی خود را مطابق میل خود انتخاب نماید
 سقوط طیاره های دشمن روز افزون بود .
 جدول Institute For Strategic Studise
 نشان میدهد که (۱) زجنوری تا دسمبر
 سال ۱۹۷۸ مجموعاً ۵۱۲ فروند طیاره دولت
 کابل و شوروی سقوط داده شده است با این
 صورت اوسط سقوط طیاره در هر ماه ۴۲ فروند
 و در هر روز ۱/۳۳ فروند میشود. و این
 تعداد نمیتوانست تغییری در تاکتیک
 نیروهای اشغالگر بوجود نیاورد .
 بعد از سال ۱۹۸۷ هدف اساسی روس
 - در تاکتیک نظامی - این بود که پنج
 نقطه ای که خطوط ارتباطی مجاهدین را
 میسازد اشغال و مسدود نماید .
 ۱- کنترک بطرف ولایات شمال میروند .
 ۲- راه حاجی خیمکنی که به پنجشیر
 میرسد .
 ۳- راه خوست سنکی از طریق میرام
 شاه . دو راه اخیر تمام ولایات -
 هفتگانه شمال غربی ، مرکزی و شمال
 افغانستان را کمک میسازند .
 ۴- سپین بولدک که از طریق چمن به

طرف قندهار و هلمند و ... میروند .
 ۵- اسلام قلعه که بطرف ولایت هرات
 و فراه میرسد .
 بدینصورت تاکتیک نظامی ارتش
 اشغالگر که در اول بر پایه رعب و ترس و
 تحمیل اطاعت کامل آغاز یافته بود با
 مرور از جنگهای فرسایشی و ایجاد استحکامات
 در مناطق سوق الجیشی بالاخره به اهداف
 محدود و کوچکی قناعت ورزید و آن محدود
 ساختن راه های مواصلاتی و لوژستیک
 مجاهدین و استفاده از تاکتیک کمین و
 حملات غافلگیرانه توسط نیروهای ویژه
 Spetnaz بود . ولی مشکل اساسی روسها
 در حصول نتایج دلخواه از تاکتیک های
 متعدد آنها دوری و دشمنی آنها با مردم
 بوده است که تقریباً در تمام حالات نتایج
 متناقض با اهداف مأمول را باعث گردیده
 است .
 خرابی اوضاع داخلی در شوروی ،
 فشار بین المللی و ناکامی تاکتیکهای
 نظامی روس همراه با عدم موفقیت در بوجود
 آوردن یک اداره کارآمد و موثر از رژیم
 مزدور همگی دست بدست هم دادند تا -
 شوروی عساکر اشغالگر خود را از افغانستان
 بیرون بکشد .
 سوم - عقب نشینی و شکست :

در اول دیسمبر ۱۹۸۷ صدر گورباچف قبل از دیدار با رئیس جمهور ریگان در واشنگتن با شبکه تلویزیون NBC طی مصاحبه‌ای اظهار نمود که: «مانمی خواهیم ارزش‌های خود را بر دیگران...» دیکته نمائیم. چنانچه نمیخواهیم روش زندگی و انتخاب اجتماعی خود را بر آنها تحمیل نمائیم. آنها با بستی خود تصمیم بگیرند. وقتی این حق انتخاب را برسمیت می‌شناسیم، وقتی ما منافع هر ملت را برسمیت می‌شناسیم دیگر چیز غیر قابل حلی در روابط بین‌المللی بوجود نخواهد آمد» این اولین اشارت واضحی از جانب رهبران شوروی بود که تمایل واقعی آنها را برای عقب‌نشینی و خروج از افغانستان بازگو میکرد.

چنانچه در مورد انگیزه‌های تجاویز شوروی در افغانستان اختلاف نظر فراوان وجود دارد پس از عقب‌نشینی نیروهای اشغالگر نیز درباره انگیزه‌های آن - صحبت‌های فراوانی صورت گرفت. برخی آنرا نتیجه مستقیم Perestroika برسترویکا و Glasnost گلاسنوست دانستند، برخی دیگر عکس‌العمل افکار عامه جهانی و برخورد جدی و شدید غرب و کشورهای اسلامی را باین عکس‌العمل میدانند، بعضا اوضاع داخلی شوروی و

کل اوضاع تابسا مان اروپای شرقی را منشا این تصمیم‌گیری سیاسی میدانند ولی آنچه درین میان در طی کتمان و فراموشی ما قد و یا به آن کم بها داده میشود مبارزات قهرمانانه و استوار مردم دلاور افغانستان است که در طی ده سال تجاویز قربانی بی‌همتایی را در راه حصول آزادی خود متقبل گردیده‌اند.

برای اجتناب از دیدی یکجانبه و سطحی باید تمام عوامل ملی، منطقه، بین‌المللی و اوضاع داخلی شوروی و اروپای شرقی را در تکیه اوضاع دخیل دانست که هر کدام بنوبه خود درین تصمیم‌گیری سهیم بوده‌اند. اگرچه مبارزات مردم ما و آمادگی آنها برای جان‌بازی بی‌ریا در راه رهایی سرزمین و ملت از جنگل‌آچارب نقش محوری و اساسی داشته‌است ولی این نقش فقط نمیتوانست در رابطه تنگاتنگ با عوامل یاد شده دیگر به نتیجه مطلوب خود برسد.

از جانب دیگر چنانچه تجاویز شوروی به افغانستان عکس‌العمل شدیدی را در میان افکار عامه جهان، نیروهای سیاسی و دولت‌های منطقه را در سطح بین‌المللی برانگیخت شکست تجاویز روس و عقب‌نشینی آن‌را از استان تاثیرات عمیقی بر کل اوضاع و اوضاع شوروی نیز داشته‌است.

در داخل شوروی مبارزات میان طرفداران پرسترویکا و مخالفین آن بدور مسئله افغانستان می چرخید. شکست استراتژی روس در افغانستان ناکامی تزه کمیت برژنف عاملی بود که گورباچف را مجبور ساخت در سخنرانی ولادی وستیک خود در سال ۱۹۸۶ از فاجعه افغانستان بعنوان "زخم خونین" یاد کند و این "زخم خونین" یکی از عوامل شکست مردم داران Apparatehiki در مقابل حرکت اصلاح طلبانه گورباچف بوده است.

علاوتاً شکست تجا وز روسی در افغانستان احساسات ملی و آزادیخواهان را در میان ملت های محکوم شوروی دامن زد. در - بحبوحه تجا وز روسی در کیف ملینینگراد و ماسکو اعلان های دیواری توسط اشخاص ناشناس نوشته می شد و در آن تجا وز شوروی به افغانستان محکوم میگردد. ولی حالا در لیتوانی عساکر و صاحب منصبانی که نشان قهرمانی - در کشتار مردم افغانستان - بدست آورده بودند بحق آنرا بعنوان سندننگینی دور می اندازند و از آزادیخواهان افغانها سرمشقی برای آزادی خودشان - اتخاذ می کنند. کنعکش میان آذری ها و نارگونی قره باغ آذربایجان شوروی درین اواخر ابعاد تازه ای گرفته و هر دو طرف ارمنی و آذری خواستار آزادی از قیود

ظالمانه حکومت مرکزی گردیدند. زندان ملت ها " که توسط تزاران نوین اداره میشد اکنون به سرزمین آزادیخواهی مبدل میشود و هیچکس نمیتواند تانیرا مقامت افغانها و شکست استراتژی جا برا روسی را در حوادث آنجا انکار نماید. برژنف میخواست کودتا و تجا وز به افغانستان خروجی از بن بست و درجا زدگی اقتصادی شوروی باعد ولی پس از اینکه شوروی در طی نه (۹) سال جنگ تجا وزی اش در حدود ۲۰ ملیارد دلار هزینه جنگی داشت و از آن نتوانست طرفی ببندد و اکنون فشار هزینه های جنگی اش در افغانستان، کامیوج و شاخ آفریقا برگرده اقتصاد بیمار شوروی سنگینی می کند و خطرات غیرقابل تصویری را بسرای شوروی و دستگاه حاکمه آن بوجود آورده است.

اروپای شرقی از لهستان تا هنگری مجارستان، بلغاریه، رومانیه و آلمان شرقی همگی در تب جدائی و استقلال از شوروی می سوزند. در همین اواخر لیخ والسیا رهبر "همبستگی" اعلان نمود که اگر شوروی ارتش خود را از لهستان بیرون نکشد اوضاع به تیرگی میگراید. در پهلوی عوامل دیگری که در بروز تشنج در اروپای شرقی موثر بوده است شکست

روس در افغانستان نقش قابل ملاحظه‌ای دارد.

عقب نشینی نیروهای شوروی از افغانستان نه تنها برخود شوروی و اروپای شرقی موثر بوده که در شکل دهی اوضاع جهانی نقش موثری داشته است. هنوز چند ماهی از خروج نیروهای شوروی از افغانستان نگذشته بود که نیروهای کوبانی خاک انگولا را ترك کردند و "رسالت انقلابی" خود را در آنجا خاتمه یافته اعلان نمودند. در ماه‌های سپتامبر و اکتوبر گذشته نیروهای مهاجم ویتنام خاک کامبوج را ترك گفتند و اکنون تلاشهایی برای بوجود آوردن راه حل صلح آمیزی برای آن — مسئله نیز در جریان است. جنگ ایران و عراق پس از خروج نیروهای شوروی از افغانستان خاتمه یافت و کوشش‌های جدی برای یافتن راه حلی برای قضیه فلسطین بخصوص بعد از بروز پدیده "انتفاضه" و "ابطال الحجره" از طریق يك كنفرانس بين المللی بشمول سازمان آزادیبخش فلسطین (ساف) رویدست گرفته شد.

قرارداد مسدود ساختن سلاحهای میان برد استراتژیک در میان امریکا و شوروی و کوشش برای امحای کامل سلاح‌های شیمیائی، شکستن دیوار برلین، برنامه‌های نزدیکیهای اروپای خاوری و

باختری و بطور کل میان شرق و غرب همگی پس از خروج نیروهای شوروی از افغانستان صورت گرفته است. این نشاندهنده واقعیتی است که افغانستان بعنوان گره اصلی روابط بین المللی در مقطع معینی از تاریخ بشری از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بوده است. اهمیت بین المللی قضیه افغانستان نیز از همینجا ناشی می‌شود.

ولی متأسفانه که شکست امپریالیزم روس به پیروزی واقعی مردم مانیا نجامید هنوز در افغانستان رژیم دست‌نشانده روس بر سراق‌تدار است و بشکرانه کمکهای نظامی شوروی به قتل عام مردم ما مشغول است. بجای حاکمیت مردمی اکنون نمایندگان امپریالیزم امریکا و کشورهای بیگانه در افغانستان، پاکستان و ایران عربده میکشند. خلائی که از خروج نیروهای شوروی در افغانستان بوجود آمده نه توسط مردم افغانستان و نمایندگان راستین آنها بلکه با پیشروی روزافزون امپریالیزم امریکا در منطقه پرگردیده است.

بحران کنونی افغانستان در واقع بحران زعامت ورهبری واقعی و مردمی خلق آزادیخواه افغانستان است که در زیر فشار چندجانبه نتوانسته است موقعیت

املی خود را احراز نماید. این خلا رهبری نتیجه دست درازی های دوا بر قدرت امپریالیستی و آفریدن زعامت های پوشا در کابل و پیشاور است. علی الرغم اینکه امریکا و روسیه بسوی تفاهم بیشتر و همکاری های تازه ای قدم میگذارند و ساحه موثریت دیتانت و تشنج زدائی در یکی دو سال اخیر گسترش فوق العاده و غیر قابل پیش بینی را ماحب گردیده است ولی در رابطه با افغانستان هنوز هم دست نشاندگان و پروردگان ابر قدرت کماکان سازش و بوجود آوردن حکومت ائتلافی را نیافته اند. " راه حل سومی " که مورد قبول هر دو جانب باشد هنوز کاملاً در دسترس نیست ولی ابر قدرت ها - در غیاب مردم - روز تا روز بسوی این تبدیل در حرکتند تا بجای رویا رویی نظامی بتوانند از طریق رژیم مورد اعتماد هر دو جانب به حکومت جا برانه خود ادامه دهند.

خاتمه - درسهای حاصله

و وظایف مطروحه :

درسهای حاصله از یکدهه مقاومت مسلحانه مردم مادر مقابل يك ابر قدرت امپریالیستی بیحد زیاد است. تمام طبقات و اقمار ملت ضد استعماری ما و همه نیروهای سیاسی درگیر این تعاد خونین گسترده و با عظمت از چگونگی سیر تکامل

آن نتایجی بدست آورده و مطابق به آن به صف آراییی نیروهای خود پرداخته اند و وظایفی در مقابل خود قرار داده اند آگاهی طبقاتی و ملی در میان مردم ما تا حدود زیادی رشد یافته و نمایندگانی طبقات گونه گونه اجتماعی تلقیات سیاسی خود را روشنتر از پیش در میدان مبارزه فراگیر کنونی بازمون گذاشته اند. درس های حاصله ما هم از همین خصلت نسبی جهت دار و هدفمند برخوردار است.

بزرگترین درس برای ما و نسل آینده ما و کافه بشریت تحت ستم و آزادیخواه تا آنکه برین اصل جهان مشمول است که " هرگاه ملتی خواستار زندگی آزاد و شرافتمندانه گردد، بطور حتم سرنوشت با آن همنوا می گردد " و هیچ قدرتی در جهان نمیتواند این مسیر پر شکوه و پر جلال را سد راه گردد. ولی آزادی از قید استعمار و چگونگی و آهنگ آن و اینکه چه چیزی جانشین آن میشود بیشتر به ساختمان اجتماعی جامعه و الزامات خارجی محیط بر آن ارتباط می گیرد.

جنبش مقاومت ضد استعماری ما که بطور خود بخودی آغاز و تکامل یافت از عظمت بی مانند و ضعف غیر قابل تصویری برخوردار بود. عظمت این جنبش بدان حدیست که با یستی بر تئوری جنبشهای

خود بخودی و تلقیات موجود از تجارب انقلابات و جنبش‌های سده‌های گذشته و اوایل سده کنونی تجدید نظر صورت بگیرد و اهمیت و توانمندی این نوع حرکت‌های اجتماعی با یستی با ما به جنبش افغانستان مورد ارزیابی مجدد قرار گیرد. ضعف این جنبش نیز بیشتر نه در فروکش دورانی آن - چنانچه در سوسیولوجی انقلاب‌های پارینه مورد بحث بوده است - بلکه بیشتر در امکان تهی شدن آن از جوهر هدفمند و متعالی آن و افتیدن در دام توطئه‌های یغماگرانه و ابتذال کاسبکارانه نهفته است. بطور ساده شکست امپریالیسم روس نشانه عظمت جنبش مقاومت ما و عدم پیروزی مردم جانب‌ضعف این مقاومت را می‌سازد.

در هر جنبش ضد استعماری مسئله رهبری آن از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. رهبری سالم، خردمند و انقلابی مقاومت را تا سرحد يك جنبش آزادیبخش ارتقا میدهد و بالعکس رهبری عقب‌گرا و وابسته جنبش پر شکوه توده‌ای را به کجراهه و بیراهه عقب‌ماندگی و اسارت مخفی رهنمون می‌گردد.

مسئله عقب‌گذاشته‌های تریك جنبش میتواند تأثیرات تعیین‌کننده‌ای بر سرنوشت و سرشت يك حرکت ضد استعماری

بگذارد این حکم که "مداخلات قدرتهای خارجی نمیتوانند ایدئولوژی باگیری در جامعه بوجود آورد" باید با در نظر داشت تجربه افغانستان تفسیر مشخص خود را بدینگونه بیاورد که "مداخلات خارجی البته نمیتوانند سیاستی تباهاکن بیافرینند که تأثیرات مخرب آن تانسل‌ها امتداد خواهد یافت." ولی بهر حال يك جنبش وابسته - هر قدر هم تأییدتوده‌ها ملیونی را با خود حمل نماید خطا قابل به حل معضله استعماری در کشور نیست مشکل استعماری را فقط يك جنبش و حرکت آزادیبخش میتواند حل نماید و این - در صورتی میسر است که آزادی‌سرزمین و آزادی انسانی که این سرزمین بیهوده و تعلق دارد بمثابه يك کلیت بهم پیوسته مورد مذاقه قرار گیرد.

وقتی يك جنبش ضد استعماری پا بعرصه وجود میگذارد عناصر نیروها و قدرتهای متعددی خود را بدان وصله می‌زنند. اکثر آنها جنبش توسط این قدرت‌ها، نیروها و عناصر به یغما می‌رود، منحرف میگردد و یا بوسیله مقاصد ناجایز آنها مبدل می‌شود. ما اکنون می‌بینیم که "دایه‌های مهربان تراز مادر" جنبش چگونه بابی حیایی در پی غارت دستاورد خون صدها هزار شهید ما اند.

انقلاب را نه میتوان وارد کرد و نه صادر. انقلاب در هر کشوری - صرف نظر از اشتراك در برخی وجوه آن - بطریق عمیقی از تاریخ، فرهنگ و نیازهای اساسی خود آن جامعه مایه وریشه میگردد. بار کردن تصنعی انقلاب با دگمهای بیگانه از جامعه - تحت هر نامی که باشد - به انقلاب و نیروهای انقلابی صدمات جبران ناپذیری زده و به نیروهای تاریخزده موقع میدهد تا خلق و ملت را به گمراهی بکشانند.

علايق و نهادهای سنتی جامعه هم در مصاف با استعمار و هم در مقابل به تجدید بنای سیاسی و اجتماعی از خود سختجانی نشان میدهند. در کشورهای ما نند افغانستان نهادهای جدید اجتماعی سیاسی تادیرزمانی برپایه مؤسسات و نهادهای سنتی و از خلال آن بکار خود - ادامه خواهند داد. موفقیت هر گونه نهاد جدید متناسب با مقدار هماهنگی آن با علايق و ساختارهای قبلی جامعه است. چگونگی تأثیر گذاری و تأثیر پذیری این نوع ساختارها بر يك دیگر یکی از موارد قابل توجه برای پژوهشگران واقعگرا و پیشرونده است.

در يك جنبش ضد استعماری میبایست شکست استعمارگر و پیروزی مردم ملازمتی

وجود ندارد. ما بارها در تاریخ خود - استعمارگران را شکست داده ایم ولی در خطوط داخلی برای سپردن مقدرات خلق به دست خود مردم بناکاری مواجه شده ایم. تومار درسهای حاصله از جنبش پر عظمت ملت برای آزادی از قید استعمار روس - گفتا نگیز و به درازای ابدیت است. آنچه اکنون برای کافه ملت ضد استعماری ما مهم است اینست که دستاورد های بیش از یکدهه جانبازی و از خودگذری در خدمت آزادی واقعی مردمان ایمن سرزمین قرار گیرد. آزادی واقعی آنگاه میسر میگردد که کشور ما از دایره وابستگی قدرتهای بزرگ و کوچک، همسایه و غیر آن رهایی یابد. رهایی از قید وابستگی آن هدف اساسی است که فرد فرد این سرزمین حاضراست در راه آن همه هستی خود را نذر کند و بجزمشتی مزدور بیگانه و خود فروخته دیگر همه ملیت مادرین هدف منفعت تخطی ناپذیر خود را می بیند.

رهایی از قید وابستگی در واقع جنبش افغانستان - فقط آنگاه می تواند به دست آید که عناصر و نیروهای وابسته به اجانب - چه نیروهای مزدور روسی و یا پرورده امریکا و ارتجاع عرب و ایران - از مرکز تصمیم گیری بر سر نوشت مردم مالدور انداخته شوند. این نیروها پایه

وانگیزه دهنده مداخلات قدرتهاى خارجى در کشور ما بوده و زمینه ساز مداخلات - نیروهاى بين المللى مخالف نیز هستند مزدوران روس پاى امريکا و مزدوران آن رادر افغانستان باز کردند و مداخلات ايرانى انگيزه مداخله سعودى را به کشور ما توجيه مينمايد. اين قدرت ها با حرص و آزبى حد و مرز خود باعث خانه جنگى نفاق و برادرکشى در کشور ما ميشوند و در يك کلمه خمير مایه فساد و فساد آفرين اند .

صلح و بيرون کشيدن ملت از آتش خانما نسوز برادرکشى وقتى ميتوانسد متحقق گردد که دست عوامل برادرکشى از گريبان ملت بدور شود . مزدوران بيگانگ بطور واضحى عوامل برادر کشى اند . و صلح واقعى و دوا مدار وقتى بدست مى آيد که سرنوشت ملت ما از دست عوامل بيگانه رها يى يا بد . بدى نصرت ميان صلح و عدم وابستگى را بطه اى ناگستنى وجود دارد و سکن بدون ديگرى نميتواند تحقق پذيرد . از جانب ديگر عوامل بيگانه چون پايمه اى در ميان مردم ندارند بنا هميشه بر اختناق ، ترور و دهشت افگنى متكى اند . تجربه پرچم و خلافت در افغانستان و تجربه احزاب تروريستى پشاور نشين و قم نشين پيش چشم هرا فغان

دردمند و واقع بين است . دموکراسى پاد زهر تروريسم ، دهشت افگنى و اختناق در تمام صور آنست . طفره رفتن از اين اصل حياتى و ضرورت تاريخى زيرهرنامى صحه گذاردن به ديکتاتورى و اختناق است . و جالب اينکه برخى ناقص الخلقه هاى سياسى " آشتى ملي " رژيم و خم خم گشتن آنرا بحساب دموکراسى خواهى و دادن آزادى هاى فردى به مردم تلقى کرده و در مقام مقايسه با احزاب خون خوار پشاورى آنرا " مترقى " و " دموکراسى طلب " تلقى مى کنند . براى اين مبين موجودات بى ريشه که باهر باد ملايمى به اينسو آنسو خم ميشوند على العا كافي است تا روح يك مليون ونيم از شهداى وطن و صدها هزار زندانى زنده ياد خود را به داورى بخواهيم و مسئله را به بحثى مفطتر براى آينده برگذاريم .

بهر حال چنانچه عقب نشينى هاى کنونى رژيم کابل - که خود دلايل خود را دارد - نميتواند مورد اعتماد مردم ما باشد . بهمين گونه احزاب مزدور بيگانه در پشاور و تهران نيز نميتوانند در امر سرنوشت ساز آتیه مورد اعتماد مردم ما باشند . " بدیل سومى " براى رسيدن به

صلح واقعی و دوامدار، صلح مبتنی بر آزادی و دموکراسی فقط میتواند آنگاهی متحقق گردد که در محتوی خود موجب آزادی کامل سرزمین و آزادی واقعی مردم ما گردد. و این مامول فقط آنگاهی برآورده میشود که نیروهای واقعا مستقل ملی و انقلابی با احساس مسئولیت بدور برنامه‌ای واحد برای صلح، آزادی و رفاه اجتماعی گردهم آیند و زمینه یک افغانستان آزاد، آباد و صلح آمیز را پی ریزی نمایند. این وظیفه پر عظمت را فقط با جانبازی و از خودگذری - پر عظمت میتوان بسر رسانید.

مذهب زنده دلان خواب پریشانی نیست از همین خاک جهانی دگری ساختن است (اقبال)

بقیه از صفحه (۱۲)

ضمن اینکه پیگیرانه مجریان این جنبه راجستجو میکنیم از همه نیروهای آزادی خواه رفتار دموکراسی و صلح در افغانستان و جهان خواستاریم که در برابر این حادثه المناك خاموش نمانند و دست باندهای مافیائی تروریست را در کشتار نیروها و عناصر آگاه و مسئول که ارزشهای بزرگ ملی و انسانی اند باز نگذارند و یک مبارزه همه جانبه

جدی ضد تروریستی را در سطح ملی و مجامع معتبر بین المللی سازمان داده و عملی سازند چه این سایه شوم وحشتناك خود را همه جا پهن میکند و هر روز فاجعه میافزیند.

رسالت تاریخی کلیه نیروهای ملی انقلابی، مستقل و غیر وابسته اینست که وحدت صلح، دموکراسی، تأمین امنیت و رفاه اجتماعی را به شعار روز بدل نموده و بدون هراس از قربانی - به پیش بشتابند.

راه شهید عبدالقیوم "رهبر" راه دموکراسی و آزادی خواهی است که جهان را تکان داده و بیخ جنبش در آورده است و روز تاروز ملیونها انسان جهان خود را در آن گامزن میسازند و میرسد آنروز که دنیائی آباد، آزاد و دور از هر گونه ستم و بهره‌کشی را اعمار کنند.

به پیش به سوی آرمانهای بزرگ و انسانی قیوم "رهبر" !
نست اجانب از میهن ما کوتاه !
مرگ بر تروریسم و وابستگی !
درود بر روان پاک رهبر !